جلسه 115-467

**یک‌شنبه - 18/03/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

التفات به نجس شدن مسجد در اثناء نماز

بحث در این بود که اگر کسی در اثناء نماز ملتفت بشود که مسجد نجس هست، آیا واجب است قطع بکند نمازش را و برود مشغول تطهیر مسجد بشود یا این‌که واجب است اتمام کند نماز را و بعد از نماز مشغول تطهیر مسجد بشود یا مخیر است بین این دو؟

صاحب عروه در مقام فرمود: قطع نماز واجب نیست بلکه جواز قطع نماز مشکل است. در بحث طهارت و نجاست در عروه وثقی محشی جلد 1 صفحه 174 فرموده است: اذا علمها أو التفت الیها فی اثناء الصلاة فهل یجب اتمامها ثم الازالة أو ابطالها و المبادرة الی الازالة وجهان أو وجوه. اگر در اثناء نماز علم پیدا کند به نجاست مسجد یا ابتداء نماز غافل بود فراموش کرده بود نجاست مسجد را، در اثناء نماز ملتفت شد، بگوییم واجب است اتمام نماز یا بگوییم واجب است قطع نماز، در مسأله دو وجه است. بعد ایشان فرموده است بلکه در مسأله چند وجه است.

ممکن است ناظر باشد این تعبیر أو وجوهٌ به احتمال تخییر بین اتمام نماز و بین قطع نماز و اشتغال به ازاله که نظر برخی از جمله مرحوم آقای خوئی است. ممکن هم هست نظر صاحب عروه به تفصیل در مسأله باشد. با این تعبیر أو وجوه نظر به این داشته باشد که احتمال تفصیل در مسأله است که اگر نجاست در اثناء نماز عارض شده در مسجد، این‌جا به مقتضای استصحاب حرمت قطع صلات، می‌‌گوییم قطع این نماز حرام است ولی اگر نجاست قبل از شروع نماز حادث شده بوده، استصحاب وجوب مبادرت و فوریت عرفیه تطهیر مسجد جاری می‌‌شود و اقتضاء می‌‌کند این نماز را قطع بکند.

بهرحال خود صاحب عروه در آن‌جا فرموده الاقوی وجوب الاتمام، ‌نظر صحیح و قوی این است که مطلقا واجب است این نماز را تمام کند بعد برود مشغول تطهیر مسجد بشود.

وجه فرمایش صاحب عروه این هست که اگر اتمام نماز منافات با فوریت عرفیه ندارد مثل این‌که در اواخر نماز بود یا نماز صبح دو رکعتی است سریع می‌‌خواند و می‌‌رود مسجد را تطهیر می‌‌کند. که روشن است اصلا ما بیش از این دلیل بر لزوم فوریت نداریم که باید فوریت عرفیه رعایت شود نه فوریت عقلیه و صاحب عروه به این مطلب تصریح کرده که معیار در فوریت فوریت عرفیه است. و اگر اتمام نماز منافات با فوریت عرفیه دارد، مثل این‌که اول نماز چهار رکعتی است بخواهد این چهار رکعت را تمام کند منافات با فوریت عرفیه مبادرت به تطهیر مسجد دارد، ‌در این‌جا هم ممکن است وجه فرمایش صاحب عروه که فرموده اقوی وجوب اتمام این نماز است این است که ما اطلاقی در دلیل لزوم فوریت عرفیه تطهیر مسجد که شامل اثناء نماز بشود نداریم چون دلیل یا اجماع و تسالم اصحاب است که دلیل لبی است قدرمتیقنش کسی است که در اثناء نماز است. اطلاق لفظی که ندارد اجماع تا به اطلاق لفظی آن تمسک کنیم. و اگر هم دلیل مثل صحیحه علی بن جعفر است که فرض شده بود قبل از نماز مکلف ملتفت شده و لذا سؤال کرد أیصلی فیه قبل ان یغسل؟ آیا نماز می‌‌شود در این مسجد قبل از تطهیر آن؟ این ظاهرش این است که نماز را می‌‌خواهد شروع کند بخواند.

اما وجه فتوی امام به وجوب قطع این نماز در صورتی که اتمام نماز مخل به فوریت عرفیه است ممکن است این باشد که دلیل حرمت قطع نماز یا اجماع هست که اطلاقی نسبت به این فرض ندارد یا دلیل لفظی هست و لکن از خود روایات استفاده کردیم که اگر کسی یک حاجت لازمه‌ای داشت که خوف فوت آن حاجت را دارد می‌‌تواند نماز را قطع کند. دلیل وجوب فوریت عرفیه تطهیر مسجد مصداق درست می‌‌کند برای این حاجتی که لازم است و خوف فوت آن هست.

مرحوم آقای خوئی هم که قائل به تخییر شده، خلاصه فرمایش‌شان این است، ایشان می‌‌فرماید اولا بگوییم فرض مسأله این است که این شخص در اثناء نماز نمی‌تواند تطهیر کند مسجد را و الا اگر بدون انحراف از قبله می‌‌تواند بیاید چند قدمی جلو یا به طرف راست یا به طرف چپ و آب بردارد بیاید آن موضع نجس را بشورد برگردد از همان جا که نمازش را رها کرده ادامه بدهد که اتمام نماز تزاحمی ندارد با وجوب فوری تطهیر مسجد. باید فرض را جایی بگیریم که امکان این‌که در اثناء نماز تطهیر مسجد بکند نباشد یا چون این کار مستلزم انحراف از قبله است یا به حدی طول می‌‌کشد که صورت صلات محو می‌‌شود با فعل کثیر یا مکث زیاد برای تطهیر مسجد.

بعد ایشان فرموده است: صاحب عروه قائل شد به وجوب اتمام صلات مطلقا، شاید وجهش این باشد که دلیل فوریت تطهیر مسجد بیش از فوریت عرفیه اقتضاء نمی‌کند و اتمام نماز که منافات با فوریت عرفیه ندارد. شبیه این‌که مسجد نجس شده، من مشغول غذا خوردن هستم، حالا یک مقدار مختصری هم غذا خوردنم را ادامه بدهم که منافات با فوریت عرفیه تطهیر مسجد ندارد.

این فرمایش آقای خوئی ظاهرا مورد نظر صاحب عروه نیست. صاحب عروه ظاهرش این است که فرض کرده است که اتمام نماز منافی فوریت عرفیه است برای تطهیر مسجد و الا قبلا هم تصریح کرد گفت معیار در فوریت، فوریت عرفیه است نه فوریت عقلیه. اگر اتمام نماز منافات با فوریت عرفیه ندارد، پس چرا آقای خوئی بعد بحث کردند فرمودند اگر اطلاق لفظی داشته باشد دلیل وجوب تطهیر مسجد فورا، ‌از طرف دیگر حرمت قطع صلات اطلاق لفظی نداشته باشد دلیلش لبی باشد مثل اجماع، اطلاق نداشته باشد نسبت به این فرض ما هم قائل می‌‌شویم به وجوب قطع نماز و مبادرت به تطهیر مسجد چون در تزاحم بین دو تکلیف، شرط است که هر دو تکلیف مستفاد از یک اطلاق لفظی باشد و الا اگر یکی از این دو تکلیف مستفاد از اجماع باشد که اطلاق ندارد نسبت به فرض تزاحم، اطلاق تکلیف آخر محکم است و ما باید سراغ امتثال او برویم. اگر دلیل حرمت قطع فریضه که اجماع است و دلیل لبی است و اطلاق ندارد مواجه بشود با اطلاق لفظی وجوب تطهیر مسجد فورا، ما باید برویم سراغ امتثال این تکلیف به تطهیر مسجد فورا چون او اطلاق لفظی دارد. اگر اطلاق لفظی هم داشته باشد بیش از فوریت عرفیه اقتضاء نمی‌کند. شما اگر می‌‌خواهید بفرمایید اتمام نماز مخل به فوریت عرفیه تطهیر مسجد نیست حتی اگر اطلاق لفظی هم در دلیل تطهیر فوری مسجد باشد مشکلی پیش نمی‌آید نماز را اتمام می‌‌کند بعد می‌‌روم مشغول تطهیر مسجد می‌‌شوم. فرض باید در جایی مطرح بشود که اتمام نماز مخل به فوریت عرفیه است.

بله، این فرمایش آقای خوئی که در ادامه بحث فرمودند که نه دلیل حرمت قطع نماز اطلاق لفظی دارد که شامل این مورد بشود، ‌چون دلیل اجماع است که دلیل لبی است و اطلاق ندارد، و هم دلیل وجوب تطهیر مسجد اطلاق ندارد نسبت به این فرض چون دلیل یا اجماع است که دلیل لبی است اطلاق ندارد، یا صحیحه علی بن جعفر است که او هم مربوط به قبل از نماز است و یا آن روایاتی است که راجع به این هست که اگر یک کنیفی را خواستند مسجد قرار بدهند اول روی آن خاک می‌‌ریزند تا تطهیر بشود آن مکان و بعد آن را مسجد قرار می‌‌دهند که استفاده کرد آقای خوئی پس معلوم می‌‌شود تطهیر مسجد واجب است این هم اقتضاء نمی‌کند که در اثناء‌ نماز نماز را قطع کنیم برویم سراغ تطهیر مسجد. و لذا دلیل حرمت قطع نماز شد دلیل لبی و اطلاق نداشت، دلیل وجوب فوری تطهیر مسجد هم اطلاق نداشت نسبت به کسی که در اثناء نماز است. هم برائت جاری می‌‌کنیم از حرمت قطع نماز، هم برائت جاری می‌‌کنیم از وجوب فوری تطهیر مسجد، ‌نتیجه می‌‌شود تخییر. و همین‌طور اگر فرض کنیم هر دو دلیل اطلاق لفظی دارد هم دلیل حرمت قطع صلات هم دلیل وجوب فوری تطهیر مسجد، می‌‌شود تزاحم بین دو تا واجب و چون علم به اهمیت یکی از این دو به نحو معین نداریم، احتمال اهمیت یکی از این دو را هم به نحو معین نمی‌دهیم نتیجه می‌‌شود تخییر.

این فرمایش فرمایش متینی است. و لذا ما هم بخاطر همین نکته قائل به تخییر می‌‌شویم. می‌‌تواند این شخص نمازش را قطع بکند مشغول تطهیر مسجد بشود می‌‌تواند نمازش را اتمام کند بعد برود مشغول تطهیر مسجد بشود.

حکم پنجم: ادخال عین نجاست در مسجد

مسأله دیگر که در عروه مطرح کرده فرموده و لابأس بادخال النجاسة‌ غیر المتعدیة الا اذا کان موجبا للهتک کالکثیرة ‌من العذرة الیابسة مثلا. اگر عین نجاست را وارد مسجد بکنند ولی مستلزم تنجیس مسجد نباشد این اشکال ندارد مگر عرفا هتک مسجد حساب بیاید که هتک مسجد حرام است.

این فرمایش صاحب عروه هم فرمایش متینی است. ما دلیلی نداریم که از ادخال عین نجاست در مسجد منع بکند. بله، اگر ما دلیل‌مان بر حرمت تنجیس مسجد آیه شریفه انما المشرکون نجس فلایقربوا المسجد الحرام بود که مفادش این بود که چون مشرکین نجس هستند نباید بگذارید آن‌ها وارد مسجد الحرام بشوند، این اقتضاء‌ می‌‌کرد که ما نگذاریم هیچ نجاستی وارد مسجد بشود. و لکن عرض کردیم اولا: این آیه اختصاص دارد به مسجد الحرام. ثانیا: نجس در این آیه به معنای نجس شرعی نیست به معنای پلید است، ‌مشرکین پلید هستند ناپاک معنوی هستند نباید بگذارید وارد مسجد الحرام بشوند. و همین‌طور اگر دلیل ما بر حرمت تنجیس مسجد این نبوی مرسل بود که جنّبوا مساجدکم النجاسة ممکن بود کسی بگوید اطلاق دارد شامل آوردن عین نجاست به مسجد هم می‌‌شود. و لکن این نبوی هم ضعیف است مرسل است و هم ظهور عرفی ندارد در بیشتر از حرمت تنجیس مسجد. جنبوا مساجدکم النجاسة یعنی نجاست را عارض بر مسجد قرار ندهید، ‌اجتناب کنید از این‌که مساجدتان نجس بشود. و سیره هم فی الجملة بر این بوده که افراد دست‌شان خونی بود فرزندان خردسال‌شان طهارت نگرفته بودند این‌ها را می‌‌آوردند مسجد و مشکلی نبود.

حکم ششم: اعلام نجاست مسجد

مطلب سوم این هست که صاحب عروه فرموده است اگر یک مکلفی بفهمد که مسجد نجس است، خودش متمکن از تطهیر نیست ولی می‌‌تواند به دیگران اعلام کند آن‌ها می‌‌آیند مسجد را تطهیر می‌‌کنند، صاحب عروه فرموده است در اینجا: الاحوط اعلام الغیر اذا لم یتمکن. اما در مسأله 19 از بحث طهارت و نجاست که در العروة الوثقی جلد 1 صفحه 174 هست فرموده است: اقوی عدم وجوب اعلام است. هل یجب اعلام الغیر اذا لم یتمکن من الازالة الظاهر العدم اذا کان مما لایوجب الهتک و الا فهو الاحوط. اگر نجس بودن مسجد هتک مسجد نیست ظاهر این است که مکلف اگر خودش نمی‌تواند مسجد را تطهیر کند نیازی نیست که به دیگران اعلام کند که مسجد نجس است تا آن‌ها مسجد را تطهیر کنند. بلکه اگر مستلزم هتک باشد نجس بودن مسجد، ایشان فتوی نداده به وجوب اعلام احتیاط واجب کرده.

در مستمسک جلد 1 صفحه 515 اشکال کردند به صاحب عروه. فرمودند مقتضای اطلاق نهی از تنجیس مسجد یا بهتر بگوییم مقتضای اطلاق امر به تطهیر مسجد، این هست که تطهیر مسجد واجب است اعم از این‌که به مباشرت باشد یا به تسبیب. واجب که نیست شخص مباشرتا تطهیر مسجد کند به دیگری می‌‌گوید او تطهیر مسجد می‌‌کند. واجب جامع بین مباشرت مکلف است نسبت به تطهیر مسجد یا تسبیب غیر به آن. وقتی این جامع واجب بود، من که متمکن از مباشرت در تطهیر نیستم از باب مقدمه واجب باید به دیگری اعلام کنم تا تسبیب بکنم او را به تطهیر مسجد.

بعد مرحوم آقای حکیم فرموده: اگر احتمال هم بدهیم با اعلام دیگران به این‌که مسجد نجس است آن‌ها مسجد را تطهیر می‌‌کنند، باز واجب است اعلام. بله، اگر بدانیم هر چه هم اعلام کنیم کسی مسجد را تطهیر نمی‌کند اعلام لازم نیست چون علم به عجز داریم نسبت به امتثال تکلیف به تطهیر مسجد اما اگر شک داریم می‌‌شود از موارد شک در امتثال که عقلا باید احتیاط بکنیم.

مرحوم آقای خوئی هم در جلد 3 موسوعه صفحه 286 فرموده‌اند: لاینبغی الاشکال فی ان نجاسة المسجد اذا استلزمت هتکه لزمت ازالته علی کل حال. در فرض این‌که تنجس مسجد موجب هتک مسجد است نباید احتیاط کرد مثل صاحب عروه، شکی نیست که باید به دیگران اعلام شود تا تطهیر کنند مسجد را چون ما علم داریم شارع راضی نیست مسجد هتک شود مثل این‌که علم داریم شارع راضی نیست نفس محترمه‌ای کشته بشود. اما اگر نجس بودن مسجد موجب هتک او نیست، مثل این‌که دست انسان متنجس بود به آب نجس، زد به فرش مسجد یا زمین مسجد، نمی‌تواند آن را هم تطهیر بکند، این‌جا مرحوم آقای خوئی فرمودند صحیح این است که باید اعلام کند به دیگران تا دیگران تطهیر بکنند. چرا؟‌ ایشان فرموده است چون غرض شارع از امر به تطهیر مسجد که قائم به این نبود که مکلف خودش بالمباشرة تطهیر مسجد بکند. بلکه غرض شارع قائم بود به جامع بین این‌که مکلف خودش تطهیر مسجد بکند یا دیگران. حالا که من می‌‌دانم خودم نمی‌توانم تطهیر مسجد بکنم اگر به دیگران اعلام نکنم این تفویت غرض شارع است. وجوب تطهیر مسجد که لازم نیست بالمباشرة باشد بالتسبیب هم می‌‌تواند باشد. مثل این‌که من اجیر می‌‌کنم شخصی را به او پول می‌‌دهم مسجد را تطهیر کند، این هم مصداق تطهیر مسجد است. و لذا باید تطهیر بشود مسجد، اگر خودم تطهیر نمی‌کنم و لو چون نمی‌توانم خودم تطهیر کنم، ولی می‌‌توانم به دیگری اعلام بکنم تا او تطهیر بکند باید اعلام بکنم. چه بدانم اگر اعلام بکنم دیگری تطهیر می‌‌کند چه شک داشته باشم در این‌که اگر اعلام کنم دیگری تطهیر می‌‌کند یا نه. چون این‌جا اگر من اعلام نکنم علم به فوت غرض شارع دارم و شک دارم در قدرت بر این‌که آیا می‌‌توانم غرض شارع را تحصیل کنم با اعلام به دیگری تا او تطهیر کند مسجد را؟ مصداق شک در قدرت بر تحصیل غرض شارع می‌‌شود و عقل حکم به احتیاط می‌‌کند.

به نظر ما این فرمایش مرحوم آقای حکیم و مرحوم آقای خوئی ایراد دارد. چرا‌؟ برای این‌که درست است که لزوم تطهیر مسجد به معنای لزوم جامع بین تطهیر مباشری است یا تطهیر تسبیبی که به دیگری بگویم و از دیگری بخواهم او به امر من مسجد را تطهیر کند، اما فرض مسأله در جایی است که من فقط کاری که از دستم بر می‌آید خبر به دیگران است. اگر کسی بخاطر خبر دادن من آمد مسجد را تطهیر کرد مستند نیست تطهیر او نسبت به مسجد به امر من. فرق می‌‌کند با این‌که من اجیر بگیرم برای تطهیر مسجد. عرفا اگر مسجد را اجیر من تطهیر کند صدق می‌‌کند که من مسجد را تطهیر کردم چون اجیر گرفتم برای تطهیر مسجد اما مجرد خبر دادن به دیگران‌ که منشأ نمی‌شود تطهیر مسجد مستند و منسوب به من باشد بگویند تو مسجد را تطهیر کردی، من فقط خبر می‌‌دهم به دیگران آن‌ها ممکن است داعی پیدا کنند بروند مسجد را تطهیر کنند. پس این داخل در آن تکلیف ما به تطهیر مسجد نیست، ما مکلفیم به جامع تطهیر مسجد اعم از مباشری و تسبیبی ولی اعلام به غیر که خود او داعی پیدا می‌‌کند مسجد را تطهیر کند نه تطهیر مباشری ما است نسبت به مسجد نه داخل در تطهیر تسبیبی است.

و این‌که آقای خوئی فرمودند "غرض شارع تطهیر مسجد است و لو با فعل دیگران"، قبول داریم؛ ‌باران هم بیاید مسجد تطهیر بشود غرض شارع حاصل می‌‌شود. اما آن غرضی که بر من لازم کرده چیست؟ باید سراغ ظاهر ادله برویم. دلیل به ما گفته طهّر المسجد و من عاجزم از تطهیر مسجد، نه خودم می‌‌توانم مسجد را بشورم نه می‌‌توانم اجیر بگیرم برای تطهیر مسجد، فقط می‌‌توانم بنویسم مسجد نجس است، [حالا اگر] ‌یک مؤمنی بیاید مسجد را تطهیر کند فعل او که مستند به من نمی‌شود به من نمی‌گویند تو تطهیر کردی مسجد را. به چه دلیل این لازم است؟ مقتضای اصل برائت این است که این لازم نیست. و لذا در بحوث فی شرح العروة الوثقی جلد 4 صفحه 311 مرحوم آقای صدر فرمودند به نظر ما اعلام غیر واجب نیست. بله اگر من می‌‌توانم اجیر بگیرم برای تطهیر مسجد این داخل در آن چیزی می‌‌شود که بر من واجب است که جامع تطهیر مباشری یا تسبیبی مسجد است، اگر عاجز از تطهیر مباشری هستم تطهیر تسبیبی بر من واجب می‌‌شود به این‌که اجیر بگیرم برای تطهیر مسجد. اما اگر نه تطهیر مباشری مقدور برای من است نه تطهیر تسبیبی، صرف اخبار دیگران، ‌بنویسم در تابلو این مسجد نجس است وجوبی ندارد.

البته ما یک اشکال مبنایی به بحوث داریم. ان‌شاءالله این اشکال مبنایی را در جلسه آینده دنبال می‌‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.